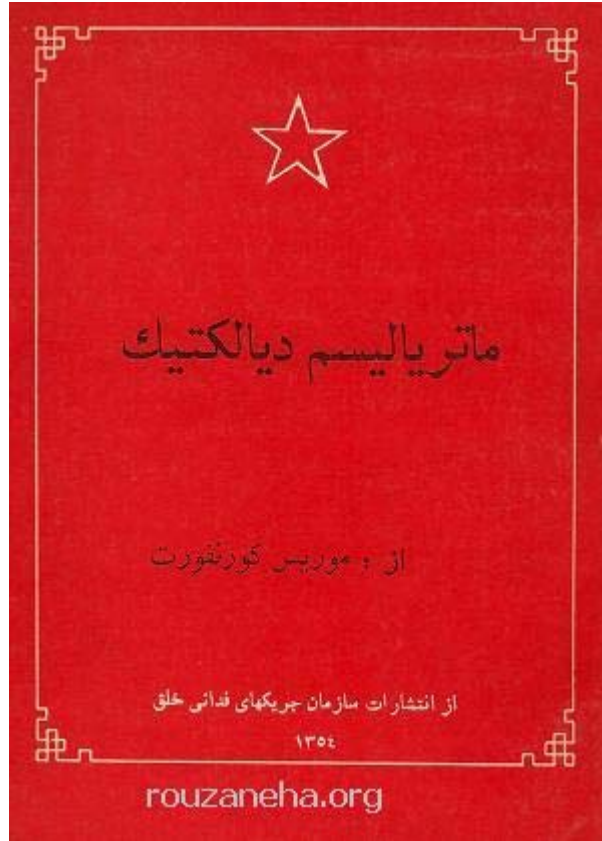


84

مورس کورنفورت (برگردان: "سچفا"): فلسفۀ حزبی



فهرست

۷	پیشگفتار
	بخش اول
	ماتریالیسم
۱۱	۱- فلسفه حزبی
۱۱	فلسفه حزب و فلسفه طبقاتی
۱۷	فلسفه طبقاتی و حقیقت
۲۱	یک انقلاب در فلسفه
۲۴	۲- ماتریالیسم و ایدئالیسم
۲۴	راه‌های متقابل تفسیر هر مسئله
۲۹	ایدئالیسم و مافوق طبیعت
۳۲	پاره‌ای از انواع فلسفه‌های ایدئالیستی معاصر
۳۵	آموزش‌های اساسی ماتریالیسم در تقابل با ایدئالیسم
۳۶	ماتریالیسم و ایدئالیسم در عمل
۴۰	مبارزه برای ماتریالیسم
۴۳	۳- ماتریالیسم مکانیکی
۴۳	جهان تغییر یابنده و راه درک آن
۴۶	یک فلسفه بورژوازی
۴۸	جهان و ماشین
۵۱	قدرت و دستاوردهای ماتریالیسم مکانیکی

۵۳	ضعف و محدودیت‌های ماتریالیسم مکانیکی
۵۵	ماتریالیسم مکانیکی و سوسیالیسم تخیلی
۵۹	۴- از ماتریالیسم مکانیکی تا دیالکتیکی
۵۹	اشیاء و پدیده‌ها
۶۱	ماده و حرکت
۶۴	شکل‌های حرکت ماده
۶۷	اشیاء و فعل و انفعالات آنها
۶۹	تصحیح ماتریالیسم مکانیکی
۷۱	۵- مفهوم دیالکتیکی تکامل
	rouzaneha.org
۷۱	ایده تحول
۷۴	مفهوم ایدئالیستی تغییر و تکامل
۷۷	مفهوم ماتریالیستی دیالکتیکی تکامل
۷۸	از هگل تا مارکس
	بخش دوم
	دیالکتیک
۸۵	۱- دیالکتیک و متافیزیک
۸۵	نحوه متافیزیکی تفکر
۹۲	"این یا آن" متافیزیکی
۹۷	وحدت و مبارزه متقابلان (اضداد)
۱۰۱	دیالکتیک و متافیزیک

- ۱۰۴ ۷_ تغییر و ارتباط متقابل
- ۱۰۴ تفکر دیالکتیکی در مقابل تفکر متافیزیکی
- ۱۰۶ ملاحظه اشیا در ارتباط و ظروفشان
- ۱۱۰ دیالکتیک و متد علمی
- ۱۱۲ ملاحظه اشیا در حرکت، پیدایش و نابودیشان
- ۱۱۳ طیه "طرح‌های حاضر و آماده" - "حقیقت همیشه مشخص است"
- ۱۱۹ ۸_ قوانین تکامل
- ۱۱۹ منظور از تکامل چیست؟
- ۱۲۱ کمیت و کیفیت: قانون تبدیل تغییرات کمی به کیفی
- ۱۲۵ تکامل از طریق وحدت و مبارزه اضداد انجام میگیرد
- ۱۲۸ دیالکتیک تکامل اجتماعی - تضاد های سرمایه داری
- rouzaneha.org
- ۱۳۲ ۹_ تضاد
- ۱۳۲ تضاد های ذاتی در پروسه ها
- ۱۳۵ تضاد شامل وحدت و مبارزه اضداد است
- ۱۳۸ حل (رفع) تضادها
- ۱۴۰ جهانشمولی (عمومیت) و خصوصیت تضادها
- ۱۴۳ ۱۰_ کهنه و نو
- ۱۴۴ نتیجه (ماحصل) تضادها
- ۱۴۶ ظل بیرونی و درونی تغییر کیفی
- ۱۴۸ ناگهانی بودن و تدریجی بودن تغییر کیفی

۱۵۴	تناقض و عدم تناقض (تعارض و عدم تعارض) در تضاد
۱۵۶	حرکت به پیش تکامل
۱۶۰	تضاد بین کهنه و نو - گذشته و آینده
۱۶۳	نقش نفی در تکامل
۱۶۶	۱۱- نفی نفی
۱۶۶	خصیصه مثبت نفی
۱۶۸	نفی نفی
۱۷۱	یک قانون جامع و مهم تکامل
۱۷۷	۱۲- انتقاد و انتقاد از خود
۱۷۷	یک نوع جدید تکامل
۱۷۹	دورنماهای انسانی
۱۸۰	مارکسیسم خلاق
۱۸۲	انتقاد و انتقاد از خود ، یک اهم پیشرفت rouzaneha.org
۱۸۳	۱۳- ماتریالیسم دیالکتیک و علوم
۱۸۳	یک جهان بینی علمی
۱۸۶	علوم و ماتریالیسم
۱۸۸	علوم و دیالکتیک
۱۹۴	بحران علوم در جهان سرمایه داری
۱۹۸	نتیجه گیری

پیشگفتار

مجلد حاضر در مورد ایده‌های اساسی ماتریالیسم مارکسیستی و متد دیالکتیکی نوشته شده است. از هنگام تدوین این کتاب در سال ۱۹۵۰ تا کنون مدت زمان زیادی میگذرد و با وجود آنکه در مورد این مطلب مقادیر زیادی نوشته و گفته شده است، مهبذا جای خوشوقتی است که این کتاب کماکان مفید تشخیص داده میشود. من بدین منظور تا کنون سه بار آنرا مورد تجدید نظر قرار داده‌ام. rouzaneha.org

در این کتاب کوشیده‌ام که خود را به بررسی ایده‌های عمده ماتریالیسم دیالکتیک محدود کنم و از بررسی مسائل فنی فلسفی، یا از پولهیک بسا تئوریهایی فلسفی غامض‌تر گذشته و حال، یا از بسیاری از جدل‌ها درباره نکات خاصی که باید در قبال مخالفین فلسفی مورد دفاع قرار گیرند، اجتناب ورزم.

در آخرین تجدید نظر تفسیرات جزئی از لحاظ سبک داده‌ام تا معانی روشن‌تر شوند. در این تجدید نظر نقل قول‌هایی از جزوه‌استالین در باره ماتریالیسم دیالکتیک و تاریخی و سخنرانی مائوتسه دون در باره تضاد را دست نخورده باقی گذاشته‌ام چه بنظر من این دو اثر ارزش نقل قول را دارند، و این طیرغم تفاوت نظرهایی است که با گفتارها و کردارهای دیگر آنان میتوان داشت.

مایل به تاکید این نکته هستم که این کتاب چیزی جز "یک مدخل" نیست. این کتاب یک کتاب کلاسیک فلسفه مارکسیستی نیست بلکه مدخلی است به پاره‌ای از ایده‌های عمده فلسفی مارکسیستی، ایده‌هایی که مارکسیست‌ها

باید برای پرداختن، نقد و تکامل بیشتر آن بکوشند.

موریس کورنفورت

=

* * *

این اثر از چاپ‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۶۸ به فارسی برگردانده شده است. مولف در چاپ ۱۹۶۰ خلاصه‌ای از هر فصل را در ابتدای فصل مربوطه درج کرده بود. با وجود آنکه این خلاصه‌ها در چاپ ۱۹۶۸ حذف شده‌اند ما مطالب آنها را مفید تشخیص دادیم و به فارسی برگرداندیم. علاوه بر آن آوردن چند پاراگراف دیگر را که در چاپ اخیر حذف شده‌اند مفید تشخیص دادیم و ترجمه کردیم و از ترجمه چند پاراگراف غیر ضروری خودداری نمودیم. بنابراین ترجمه حاضر تلفیقی است از مطالب آموزشی چاپ‌های گذشته که بدون تردید در فهم ایده‌های اساسی ماتریالیسم دیالکتیک کمک خواهد کرد. بدیهی است که تمام مواضع سیاسی وایدئولوژیک نویسنده الزاماً منطبق با مواضع سازمان ما نیست.

سازمان چریک‌های فدائی خلق

بخش اول_ ماتریالیسم

۱- فلسفه حزبی

هر فلسفه‌ای يك بينش طبقاتی را بيان میکند . ولی برخلاف طبقات استثمارگر که همیشه تحت ماسکها و دروغهای گوناگون کوشید هاند موضع طبقاتی خود را حفظ کرده و توجیه کنند ، طبقه کارگر بخاطر موضع طبقاتی و اهدافش میخواهد اشياء را بهمان صورتی که هستند ، بدون نقاب و کذب ، بداند و بفهمد .

حزب طبقه کارگر احتیاج به فلسفه‌ای دارد که بیانگر يك بينش طبقاتی انقلابی باشد . هر چیزی بجز این ، بمعنای پذیرفتن ایده‌هایی خواهد بود که نسبت به طبقه کارگر و سوسیالیسم خصومت دارند .

این خصلت ماتریالیستی فلسفه ما را مشخص میکند .

rouzaneha.org

فلسفه حزب و فلسفه طبقاتی

يك حزب انقلابی طبقه کارگر به يك فلسفه انقلابی طبقه کارگر نیاز دارد ، و چنین فلسفه‌ای ، ماتریالیسم دیالکتیک است . ممکن است این بیان ، هم برای بسیاری از سیاستمداران و هم برای بسیاری از فلاسفه ، عجیب بنظر رسد . ولی ما هرگز آغاز به فهم ماتریالیسم دیالکتیک نخواهیم کرد جز آنکه اندیشه‌ای را که در پشت این تعریف است درك کنیم .

بگذرید اول از همه ببینیم که چه درکی از فلسفه در پشت این بیان است که يك حزب سیاسی یا - از آنجا که يك حزب همیشه نماینده سیاسی يك طبقه است - يك طبقه ، برای درست کردن و پذیرفتن يك فلسفه معین خودش به آن احتیاج دارد .

معمولا منظور از فلسفه عام ترین توصیف ماهیت جهان و جایگاه و سر-
 نوشت انسان در آن - جهان بینی ما - است .
 هنگامیکه این مسئله فهمیده شد ، آشکار میشود که هر کس نوعی فلسفه
 دارد ، گو که هرگز بحث در باره آنرا نیاموخته باشد . هر کس تحت تاثیر
 دید های فلسفی است گو اینکه هرگز برای خود در باره آنها نیندیشیده
 باشد و نتواند آنها را فرموله کند . rouzaneha.org
 فی المثل پاره ای از مردم فکر میکنند که این جهان چیزی جز " یک وادی
 حزن " نیست و زندگی ما در آن تدارکی است برای یک زندگی بهتر در دیگر
 جهانی عالیتر . بهمینسان آنها معتقدند که ما باید تمام مصائب را بسا
 مانت تحمل نمائیم ، علیه آن مبارزه نکنیم ، بلکه بکوشیم تا آنجا که میتوانیم
 نسبت به هموعان خود خوبی کنیم . این یک نوع فلسفه ، یک نوع جهان
 بینی است .
 پاره ای دیگر فکر میکنند که جهان محلی است برای ثروتمند شدن و هر
 کس بفکر خویش بودن . این نوع دیگری از فلسفه است .
 ولی با در نظر داشتن اینکه فلسفه ما ، جهان بینی ماست ، کار ما
 این خواهد بود که این جهان بینی را بطور سیستماتیک و دقیق پرداخته
 کنیم و آنرا به یک تئوری خوب مدون شده و منسجم و پیگیر تبدیل کرده و عقا
 و طرز برخورد های ، عامیانه مهم را تبدیل به آئین های کم و بیش سیستما
 تعمیم . این کاری است که فلاسفه انجام میدهند .
 هنگامی که فلاسفه تئوریهای خود را ساخته و پرداخته میکنند محصول
 آن غالبا چیزی میشود که بسیار مغلق ، بسیار انتزاعی و غالبا صعب الفهم
 است . ولی گرچه تنها عده نسبتا نادری ممکن است محصولات بالفمسل
 فلاسفه را بخوانند و هضم کنند ، معبدا این محصولات میتوانند تاثیر

۱۳

بسیار وسیعی داشته باشند و دارند. این امر که فلاسفه عقاید معینی را سیستماتیزه میکنند باعث تقویت آن عقاید میشود و به تحمیل آن به توده‌ها^۴ وسیع مردم عادی کمک میکند. از اینرو، هرکس بنحوی از انحاء تحت تاثیر فلاسفه است گرچه خود هرگز آثار آنها را نخوانده باشد.

و اگر چنین است، پس ما نمیتوانیم سیستم های فلاسفه را کلا محصول کار مغزی فیلسوفها بدانیم. البته فرموله کردن عقاید، نحوه خاص ساختن و پرداختن و نگارش آنها، اثر فیلسوفی خاص است. ولی خود عقاید، در عام ترین جنبه های خود، یک پایه اجتماعی در ایده‌هائی دارند کسه منعکس کننده فعالیت های اجتماعی و مناسبات اجتماعی عصر است، و بنابراین این حاضر و آماده از سر فلاسفه بیرون نمی جهند.

از اینجا میتوانیم گامی به پیش رویم.

از هنگامی که جامعه به طبقات تقسیم شده است — و جامعه پس از اضمحلال کمون‌های اولیه، یعنی در تمام طول دوران تاریخی که فلاسفه در آن بوجود آمد فاند، به طبقات منقسم بوده است — پس دید های مختلفی که در جامعه وجود دارند همیشه بینش طبقات مختلف را بیان میدارند. بنابراین ما میتوانیم نتیجه بگیریم که سیستم های مختلف فلاسفه نیز همیشه یک بینش طبقاتی را بیان میدارند. آنها در حقیقت چیزی نیستند جز پرداختن سیستماتیک و فرموله کردن تفویک یک بینش طبقاتی، یا اگر بخواهید، ایدئولوژی طبقات معین. rouzaneha.org

فلسفه، فلسفه طبقاتی است و همیشه چنین بوده است. فلاسفه ممکن است این را تشخیص ندهند، ولی این تغییری در مسئله نمیدهد. زیرا مردم در انزوا از جامعه، و بنابراین از منافع طبقاتی و مبارزه

طبقاتی که در جامعه وجود دارد، فکر نمیکنند و نمیتوانند فکر کنند، همانطور هم آنها نمیتوانند در چنین انزوای زندگی و عمل کنند. يك فلسفه يك جهان بینی است، کوششی است برای درك جهان، بشریت و جایگاه انسان در جهان. چنین بینشی نمیتواند چیزی باشد جز بینش يك طبقه، و فیلسوف بشابه نماینده متفکر يك طبقه عمل میکند. چگونه میتواند جز این باشد؟ فلاسفه را از سیاره‌ای دیگر وارد نکرده‌اند، بلکه در اینجا در روی زمین توسط مردم تولید شده‌اند که چه بخواهند و چه نخواهند تحت مناسبات طبقاتی و مبارزه طبقاتی موجود قرار دارند. بنابراین صرفنظر از آنچه که فلاسفه در باره خود میگویند، هیچ فلسفه‌ای وجود ندارد که يك بینش طبقاتی را در خود نداشته باشد، یا در رابطه با مبارزات طبقاتی، بیطرف باشد و نه جانبدار. هر قدر هم که جستجو کنیم هیچ فلسفه بیطرف، غیر جانبدار، غیر طبقاتی نخواهیم یافت.

پس با توجه باین مسئله خواهیم دید که همه فلسفه‌های گذشته بنحوی از انحاء بینش با اصطلاح طبقات "تحصیل کرده"، یعنی بعبارت دیگر طبقات استثمارگر، را بیان میکردند. بطور کلی این رهبران جامعه‌اند که ایده‌های خود را بشکل فلسفه‌های سیستماتیک بیان کرده و رواج میدهند. و تا هنگام پیدایش طبقه کارگر معاصر، که محصول خاص سرمایه داری است، این رهبران، همیشه طبقات استثمارگر بوده‌اند. این بینش آنهاست که بر فلسفه سلطه شده است، همانطور که خود آنها بر جامعه تسلط داشته‌اند. ما میتوانیم از این مسئله چنین نتیجه بگیریم که برای طبقه کارگر، اگر امروزه بخواهد که رهبری جامعه را بدست گیرد، ضروری است که بینش طبقاتی خود را در شکل فلسفی بیان کند، و این فلسفه را در مقابل

فلسفه‌هایی که بیانگر بینش و مدافع استثمارگران هستند قرار دهد .
 لنین در رساله "فردریک انگلس نوشت "خدماتی که مارکس و انگلس به طبقه کارگر کرده‌اند را میتوان در چند کلمه بیان کرد : آنها به طبقه کارگر آموختند که خود را بشناسند و آگاه بخود باشد ، و آنها علم را بجای تخیلات نشانندند . "مارکس و انگلس تئوری انقلابی مبارزه طبقه کارگر را پایه گذاری کرده و مستقر ساختند ، که بر راهی که از طریق آن طبقه کارگر میتواند استثمار سرمایه داری را سرنگون کرده ، و رهبری تمام توده‌های خلق را بدست گیرد ، و بدین طریق همه جامعه را یکبار برای همیشه از کسل ستم و استثمار انسان از انسان برهاند ، پرتو می افکند . آنها به طبقه کارگر آموختند که بدون حزب خود ، مستقل از احزاب بورژوازی ، قطعاً نخواهد توانست که بر سرمایه داری پیروز گردد ، نخواهد توانست کسل جامعه را بسوی احقاء سرمایه داری و استقرار سوسیالیسم رهبری کند . لنین آموزشهای مارکسیستی در مورد حزب را تکامل بیشتری داد . او نشان داد که حزب باید بمشابه پیشقراول طبقه‌اش ، آگاهترین بخش طبقه‌اش ، عمل کند ، و اینکه حزب ابزار حصول و حفظ قدرت سیاسی است .
 بدیهی است که برای انجام این نقش ، حزب باید دانش ، درک و بینش داشته باشد ؛ عبارت دیگر باید به تئوری انقلابی مجهز باشد ، کسه سیاست هایش بر آن مبتنی بوده و فعالیت هایش توسط آن هدایت شوند .
 این تئوری ، تئوری مارکسیسم - لنینیسم است . و این تنها یک تئوری اقتصادی نیست ، و صرفاً یک تئوری سیاسی هم نیست ، بلکه یک جهان بینی - یک فلسفه - است . دیدهای اقتصادی و سیاسی هرگز از یک جهان بینی عام مستقل نیستند و نمیتوانند باشند . دیدهای اقتصادی و سیاسی

خاص جهان بینی کسانی که چنین دیدگاهی دارند را بیان میکنند، و بر عکس، دیدهای فلسفی بیان خود را در دیدهای اقتصادی و سیاسی می یابند.

rouzaneha.org

با تشخیص این مسئله يك حزب انقلابی طبقه کارگر چاره‌ای ندارد بجز فرموله کردن فلسفه حزبیش و پس از فرموله کردن، وفاداری و تکامل و تعزیر آن. این فلسفه - ماتریالیسم دیالکتیک - شامل ایده‌های عامی است که حزب بوسیله آنها جهانی را که میخواهد تغییر دهد درک میکند. و توسط آنها هدفهای خود را معین مینماید و راه مبارزه برای وصول به آنها را پیدا میکند. این فلسفه شامل ایده‌های عمومی است که بوسیله آنها حزب میکوشد که کل طبقه را روشن کرده و سازماندهی کند و بسوی توده‌های طبقه کارگر تاثیر بخشیده و آنها را هدایت کرده و بخود جذب کند، نتایجی را که باید از هر مرحله مبارزه گرفته شود نشان دهد، به مردم کمک کند تا با آموختن از تجاربشان، بسوی سوسیالیسم پیش روند. و بدین طریق می بینیم که چرا در عصر ما فلسفه‌ای بوجود آمده است که جهان بینی انقلابی طبقه کارگر را بیان میکند.

تجربه، خود ضرورت فلسفه را به حزب آموخته است. زیرا تجربه نشان میدهد که اگر ما فلسفه سوسیالیستی انقلابی خود را نداشته باشیم، ناگزیر ایده‌های خود را از منابع متخاصم ضد سوسیالیستی خواهیم گرفت. اگر ما امروزه بینش طبقه کارگر و مبارزه برای سوسیالیسم را نپذیریم، بینش سرمایه داران و مبارزه علیه سوسیالیسم را خواهیم پذیرفت - و یا بدون اینکه بخواهیم به آن ورطه خواهیم افتاد. باین طت است که حزب طبقه کارگر - اگر قرار است که این حزب رهبر انقلابی اصیل طبقه‌اش باشد و

۱۷
و طبقه‌اش را با وارد کردن ایده‌های کاپیتالیستی متخاصم و سیاست‌هاییکه
منطبق بر چنین ایده‌هایی است گمراه نکند. باید به فورموله کردن، دفاع
و تبلیغ فلسفه انقلابی خود توجه کند.

فلسفه طبقاتی و حقیقت

در مقابل آنچه که درباره فلسفه طبقه و حزب گفته شد، فریاد اعتراض
برخواهد خاست مبنی بر اینکه چنین ادراکی يك مضحکه از کل ایده فلسفه
است.

عده‌ای خواهند گفت که منافع طبقاتی ممکن است باعث گرایش ما باین
یا آن چیز شوند، ولی آیا فلسفه نباید بالاتر از این قرار گیرد؟ آیا
فلسفه نباید عینی و بیطرف بوده و بما بیاموزد که منافع طبقاتی و حزبی را
بکنار نهم و فقط حقیقت را بجوئیم؟ زیرا حقیقت واقعا حقیقت
است، خواه با این یا آن منافع طبقاتی منطبق باشد یا نباشد؟ اگر فلسفه
جانبدار است - فلسفه حزب - چگونه میتواند عینی باشد، چگونه میتواند
فلسفه حقیقی باشد؟

ما در جواب به چنین اعتراض‌هایی میگوئیم که نقطه نظر طبقه کارگر
در فلسفه بسیار دور از عدم توجه به حقیقت است.

rouzaneha.org

آیا چیزی باسم حقیقت وجود ندارد؟ البته که وجود دارد و انسانها
دعا بآن نزدیکتر میشوند. زیرا بینش‌های مختلف، گرچه ممکن است
جانبدار باشند ولی در مورد نزدیکی به حقیقت در يك سطح قرار ندارند.
هر فلسفه‌ای يك بینش طبقاتی را در خود دارد. آری، ولی همانطور که
يك طبقه از طبقه دیگر از نظر نقش اجتماعی اش و از نظر سهمی که در تکامل

۱۸

جامعه دارد متفاوت است، بهمین ترتیب نیز يك فلسفه در قبال دیگری در کشف حقیقت جهان و جامعه دستاوردهای مثبت را در خود میگیرد. مردم چنین باور دارند که اگر ما يك موضع طبقاتی جانبدار اتخاذ کنیم، به حقیقت پشت کرده‌ایم؛ و نیز از سوی دیگر تصور میکنند که اگر ما واقعا جویای حقیقت هستیم، در آنحال باید مطلقا بیطرف و غیر جانبدار باشیم. ولی ما تنها هنگامی که موضع جانبداری از مرفی ترین طبقه تاریخی را اتخاذ میکنیم است که قادر خواهیم بود به حقیقت نزدیکتر شویم.

بنابر این تعریف ماتریالیسم دیاکتیک بمشابه فلسفه حزب انقلابی طبقه کارگر بهیچوجه با این ادعا که ماتریالیسم بیانگر حقیقت، و وسیله‌های برای نیل به حقیقت است مابینت ندارد. برعکس. ما با در نظر گرفتن موضع تاریخی بالفعل و نقش طبقه کارگر، از هر نظر چنین حقی را داریم.

بجز در مورد طبقه کارگر، تمام طبقات دیگر که میخواستند رهبری جامعه را بدست گیرند طبقات استثمارگر بوده‌اند. ولی هر طبقه استثمارگر، طیرغم دستاوردهایش، همیشه باید راهی برای استتار موضع و هدفهای واقعی خود پیدا کند تا آنها از خودش و از طبقه استثمارشوند بیوشاند و حکمروائی آنها عادلانه و جاودانی قلمداد کند. زیرا چنین طبقه‌های هرگز موضع و هدفهای واقعی خود را بمشابه يك طبقه استثمارگر تشخیص نمیدهد و خصیصه موقتی سیستم خویش را نمی فهمد.

فی المثل، در جامعه برده داری کهن، ارسطو بزرگترین فیلسوف عهد صقیق، نهاد برده داری را فرمان طبیعت تلقی میکرد، چه بنظر او بعضی از انسانها طبیعتا برده بودند. rouzaneha.org در دوران شکوفائی جامعه فتودالی، بزرگترین فیلسوف قرون وسطی توماس آکیناس، تمام جهان را نوعی سیستم فتودالی معرفی میکرد. همه

۱۹

چیز بر طبق سلسله مراتب فتودالی ترتیب داده شده بود، و خدا محصور در میان فرشتگان مقرب، در بالا قرار داشت. همه چیز وابسته بسسه چیزی بود که در آن سیستم فوق آن بود، و هیچ چیز نمیتوانست بدون خدا وجود داشته باشد.

سرمایه داری تمام قیود فتودالی را نابود میکند، و همانطور که مارکس و انگلس در مانیفست کمونیست نشان دادند "هیچ پیوند دیگری بین انسان و انسان بجز پیوند نفع شخصی عریان و پرداخت نقدینه بی عاطفه باقی نمیگذارد". این وضع در آغاز فلسفه کاپیتالیستی، بخصوص در انگلستان، مشاهده میشد.

rouzaneha.org

این فلسفه جهان را متشکل از اتم های مستقل میدید که هر یک فی نفسه کاملند، و فقط بخود توجه دارند، و همه بر روی هم تاثیر میگذارند. این آئینه جامعه سرمایه داری در نظر بورژوازی در حال پیدایش بود. و نیز بوسیله چنین ایده هائی بود که آنها موفق شدند هدفهای سلطه جویانه و منفعت طلبانه خود را ببوشانند. کارگرو سرمایه "هم سطح" بودند، هر کدام يك اتم بشری آزاد بودند، آنها آزادانه با هم قرارداد می بستند که در آن یکی کار میکرد و دیگری سرمایه موزد ها را فراهم مینمود.

ولی طبقه کارگر به چنین "آگاهی کاذبی" که در چنین فلسفه هائی نهفته است نیاز ندارد. او نمیخواهد که يك سیستم جدید استثماری بوجود آورد، بلکه میخواهد که استعمار انسان از انسان را کاملاً از بین ببرد؛ باین دلیل بهیچوجه من الوجوه نفعی در برده پوشی هیچ چیز ندارد، بلکه نفع او در اینست که اشیا و پدیده ها را بصورتی که واقعا

۲۰

هستند بفهمد، زیرا هرچه که حقیقت را بهتر بفهمد، بیشتر در مبارزه‌اش قدرت خواهد یافت.

بعلاوه سایر طبقات همیشه می‌خواسته‌اند که خود را جاودانی‌کنند و تا آنجا که می‌توانسته‌اند بیشتر دوام بیاورند. و از اینرو آنها طرفدار "سیستم‌های" فلسفی‌ای بوده‌اند که به آنها در جهان جایگاهی دائمی بدهد. این سیستم‌ها میکوشند که ماهیت جهان را چنان تعریف کنند که چیزها و مناسبات معینی را ضروری، جاودانی و تغییرناپذیر قلمداد کنند. و آنگاه آنها چنین وانمود میکنند که یک سیستم اجتماعی خاص، یک جزء ضروری کل است.

ولی طبقه کارگر نیازی به جاودانی کردن خود ندارد. برعکس، او نیاز دارد که بحد اکثر سرعت وجود خود را بشابه یک طبقه لغو کند، و یک جامعه بی طبقه بسازد. بنا بر این هیچیک از "سیستم‌های" فلسفی که نوعی تداوم کاذب برقرار میکنند بدر طبقه کارگر نمیخورند. موضع طبقاتی طبقه کارگر و هدفهای او چنان است که میتواند و لازم است که تغییر، بوجود آمدن و از بین رفتن همه چیز موجود را تشخیص بدهد و خطوط آنرا مشخص کند. rouzaneha.org

بنا بر این فلسفه حزبی ما حق دارد که ادعای حقیقت کند. زیرا تنها فلسفه‌ایست که بر این نقطه نظر استوار است که ما باید همیشه‌جویای فهمیدن اشیا و پدیده‌ها، عینا بهمان صورتی که هستند، در تمامی تفسیرات چند جانبه و ارتباطات متقابلشان، بدون پرده پوشی و خیالپردازی باشیم.

يك انقلاب در فلسفه *

لنین میگفت "آئین مارکسیستی قدرتی بی انتها دارد زیرا که حقیقت است." "کامل و متجانس است و به انسان يك درك جهانی میدهد که با هر نوع خرافه، ارتجاع و حمایت از ستم بورژوازی ناسازگار است." (سه منبع و سه جزء مارکسیسم).

او همچنین مینویسد "در مارکسیسم چیزی شبیه "فرقه گرائی" بمعنای آئینی منجمد و متحجر، آئینی که بدور از شاهراه تکامل تمدن جهان بوجود آمده باشد، وجود ندارد. بر عکس، نبوغ مارکس دقیقاً در این حقیقت نهفته است که او به سئوالاتی که پیشرفته ترین مفروضات بشریت قبلاً مطرح کرده بود جواب داد. آموزش های او بحثابه ادامه مستقیم و بلا واسطه آموزش های بزرگترین نمایندگان فلسفه، اقتصاد سیاسی و سوسیالیسم بوجود آمده است."

مارکسیسم در جنبه فلسفی اش بصورت اوج کل تکامل عظیم تفکر فلسفی پدیدار میشود که در آن مسائل فلسفی در جریان يك سلسله انقلاب ها اقامه شده و شکل گرفتند که رفیع ترین نقطه آن فلسفه کلاسیک آلمان اوایل قرن نوزدهم بود.

ولی اگر مارکسیسم بدین طریق ادامه و اوج دستاوردهای فلسفی گذشته است، چنان ادامه دهند ایست که نقطه اختتام يك دوران، و نقطه عزیمت جدیدی است. مارکسیسم در مقایسه با فلسفه های گذشته خطوط جدیدی را طرح میکند، يك انقلاب در فلسفه است، يك پایان به "سیستم های" پیشین، و فلسفه ایست از يك نوع کاملاً جدید.

مارکسیسم لنینیسم دیگر فلسفه ای نیست که بیانگر جهان بینی يك طبقه استثمارگر، يك اقلیت باشد که میکوشد حکم خود و ایده های خود

را بر توده‌های مردم تحمیل کند تا آنها را تحت انقیاد خود نگهدارد، بلکه فلسفه‌ایست که به عامه مردم در مبارزه‌شان برای برانداختن همه‌گونه استثمار و ساختن یک جامعه بی طبقه کمک می‌رساند.

مارکسیسم - لنینیسم فلسفه‌ایست که جویای فهم جهان برای تغییر آن است. مارکس می‌گوید "فلاسفه فقط به انداء گوناگون جهان را تعبیر کرده‌اند، ولی نکته در تغییر آنست". بنابراین اگر بتوانیم بگوئیم که فلسفه گذشته کوششی برای فهم جهان و جایگاه بشریت در آن و سرنوشت او بوده است - کوششی که ضرورتاً مشروط به بینش طبقاتی، تعصبات و توهمات فلاسفه طبقات استثمارگر مختلف است - در مورد فلسفه مارکسیسم باید بگوئیم که این فلسفه کوششی است برای فهم جهان بمنظور تفسیر آن و شکل دادن و تحقق بخشیدن سرنوشت بشریت در آن. ماتریالیسم دیالکتیک، ابزار تئوریک در دست مردم برای تغییر جهان است.

بنابراین مارکسیسم جویای آنست که ایده‌های ما در مورد اشیاء و پدیده‌ها را بر چیزی جز بررسی واقعی آنها که از تجربه و عمل برخاسته و آزموده شده باشد، بنا نهد. مارکسیسم - لنینیسم مانند فلسفه‌های پیشین در ابتدا یک سیستم ابداع نمیکند تا بعداً بکوشد که همه چیز را در آن بگنجاند.

rouzaneha.org

بدین طریق ماتریالیسم دیالکتیک به معنای واقع‌یک فلسفه مردم‌منس است، یک فلسفه علمی و یک فلسفه عمل است.

خصال انقلابی ماتریالیسم دیالکتیک در دو ویژگی فلسفه مارکسیستی - دیالکتیک و ماتریالیسم - نهفته است و نام خود را از آنها می‌گیرد. برای فهم اشیاء و پدیده‌ها بمنظور تغییرشان باید آنها را مطالعه کنیم، نه بر مبنای حکم هیچ سیستم تجربیدی، بلکه در تغییر و ارتباطات

واقعی آنها — و این است منظور از دیالکتیک .

ما باید ایده‌های از پیش ساخته شده و توهمات در باره اشیاء و پدیده‌ها را بکنار تهیم و بکشیم که تئوری‌های ما منطبق با شرایط واقعی موجودیت مادی باشد — و این بمعنای آنست که بینش و تئوری ما ماتریالیستی است .

rouzaneha.org

انگلس میگوید در ماتریالیسم دیالکتیک "جهان بینی ماتریالیستی برای اولین بار بطور جدی تلقی شد و با پیوستگی منطقی دنبال گردید " زیرا که "مصمم است که جهان واقعی — طبیعت و تاریخ — را آنچنان بفهمد که در نظر هرکس که بدان آزادانه و بدون داشتن توهمات از پیش پنداشته ایدالیستی برخورد میکند ، جلوه مینماید . تصمیم گرفته شد که هرگونه پندار ایدالیستی که با حقایق بدانگونه که هستند — و نه در یک ارتباط توهمی — هماهنگی نداشته باشد ، بدون ترجمه قربانی گردد . و ماتریالیسم جز این معنایی ندارد!"^۱

(۱) — انگلس ، لودویگ فوئر باخ ، فصل چهارم .

۲- ماتریالیسم و ایدئالیسم

ماتریالیسم مقابل ایدئالیسم است زیرا هنگامیکه ایدئالیسم
میگوید روحی یا ایده آل، مقدم بر مادی است، ماتریالیسم میگوید
ماده اول است. این تفاوت خود را در راه‌های مخالف تفسیر و
درک هر مسئله و بنابراین برخورد های مختلف در عمل نشان می‌دهد.
با وجود آنکه ایدئالیسم خیلی شکلهای ظریف در نوشته‌های
فلاسفه میگیرد، در بطن ادامه اعتقاد به مافوق طبیعت است.
آن شامل اعتقاد به دو جهان، به جهان ایده آل یا مافوق
طبیعت در مقابل دنیای مادی واقعی است.
ایدئالیسم در جوهره یک نیروی محافظه کار ارتجاعی است
و تاثیر ارتجاعیش در عمل نشان داده میشود. مارکسیسم یک
نقطه نظر منسجم ماتریالیسم مبارزه جو را انتخاب میکند.

ماتریالیسم و ایدئالیسم - راه‌های متقابل تفسیر هر مسئله

ماتریالیسم یک سیستم جزئی نیست بلکه راهی برای تفسیر، تفهیم و
 تبیین همه مسائل است. rouzaneha.org

طریق ماتریالیستی تفسیر و تفهیم اشیاء و ارتباطات آنها مقابل طریق
 ایده‌آلیستی تفسیر و تفهیم آنهاست. در مورد هر سوالی یک راه ماتریالیستی
 و یک راه ایده‌آلیستی برای تفسیر آن و کوشش در فهمیدن آن وجود دارد.
 بدین طریق ماتریالیسم و ایدئالیسم دو تئوری انتزاعی متقابل در مورد
 ماهیت جهان، که ربط چندانی به مردم فعال عادی نداشته باشد،

۲۵

نیستند. اینها راههای متقابل تفسیر و فهم همه‌مسائل هستند، و
 بالنتیجه طرز برخورد‌های متقابل را در عمل بیان میدارند، و از نظر
 فعالیت عطفی، منجر به نتایج خیلی مختلفی میشوند.

و نه اینکه آنطور که بعضی میگویند اینها طرز برخورد‌های از نظر
 اخلاقی متقابل هستند - که یکی با سعه صدر و دیگری خود خواهانه
 باشد. اگر ما چنین عباراتی بکار ببریم هیچگاه تضاد بین مفاهیم ایدئالیستی
 و ماتریالیستی را نخواهیم فهمید.

زیرا چنین طرز سخن همانطور که انگلس میگوید چیزی جز "کوتاه
 آمدن غیر قابل بخشایش نسبت به تعصبات سنتی فیلیستین ها طیه کلمه
 ماتریالیسم، که در نتیجه تکفیر با سابقه طولانی کشیش‌ها بوجود آمده،
 نمیشد. فیلیستین (عامی) از کلمه ماتریالیسم شکم بارگی، بدستی، شهرت^{طلبی}
 شهوترانی، نخوت، مال اندوزی، لغامت، نفع پرستی، بورس بازی -
 و بطور خلاصه تمام آن معایب رذیله‌های را میفهمد که خود در خفا
 مرتکب میشود. چنین آدمی از کلمه ایدئالیسم اعتقاد به فضائل، نسوع
 دوستی جهانشمول و بطور کلی يك "جهان بهتر" که او در مقابل دیگران
 بدان فخر میفروشد، را میفهمد." ۱)

قبل از اینکه بکوشیم ماتریالیسم و ایدئالیسم را به الفاظ عام تعریف
 کنیم، میخواهیم ببینیم که چگونه این دو راه فهم اشیا و پدیده‌ها، در
 ارتباط با مسائل آشنا و ساده معین بیان میشوند. این بما کمک خواهد
 کرد تا اهمیت تمایز بین تفسیر ماتریالیستی و ایدئالیستی را بفهمیم.

۱- انگلس، لودویگ فوئر باخ، فصل ۲

اول بملاحظه يك پدیده طبیعی آشنا — رعد و برق بپردازیم . چه چیزی باعث رعد و برق میشود ؟
 طریق ایدآلیستی جواب باین سؤال این است که رعد و برق در نتیجه غضب خداست . خدا در اثر خشم ، امر به نزول رعد و برق برپیشریست میدهد .

طریق ماتریالیستی فهم رعد و برق متقابل این است . ماتریالیست میکوشد که طوفان را صرفاً در اثر آنچه که ما نیروهای طبیعت میدانیم بفهمد و بیان کند . برای مثال ماتریالیستهای قدیمی میگفتند بجای اینکه رعد و برق نتیجه خشم خدا باشد ، در نتیجه وجود ذراتی در ابرهاست که بهم میخورند . نکته در اینجا نیست که این تعبیر خاص غلط است ؛ نکته در اینجا است که این يك کوشش برای تعبیر ماتریالیستی در مقابل تعبیر ایدآلیستی بود . امروزه در اثر تحقیقات علمی نیروهای مربوطه طبیعت، خیلی بیشتر راجع به رعد و برق میدانیم . دانش هنوز خیلی ناکامل است ، ولی بهر صورت آنقدر دانسته شده است که کاملاً روشن کند که تعبیر باید بر خطوط ماتریالیستی باشد ، بطوریکه تعبیر ایدآلیستی کاملاً بی اعتبار شده است .

rouzaneha.org

خواهیم دید که تفسیر ایدآلیستی میکوشد که پدیده‌های را که باید تبیین شود به يك علت روحی — در این مورد ، خشم خدا — مرتبط کند . تفسیر ماتریالیستی آنرا مربوط به علل مادی میکند .

در این مثال امروزه غالب افراد تحصیل کرده موافق پذیرفتن تفسیر ماتریالیستی هستند . این بدان علت است که آنها بطور کلی تفسیر علمی پدیده‌های طبیعی را میپذیرند ، و هر پیشرفت علوم طبیعی ، يك قدم به پیش در راه فهم ماتریالیستی طبیعت است .

۲۷

يك مثال دوم را در نظر بگیریم، مثالی از زندگی اجتماعی: چرا فقیر و غنی وجود دارند؟ این سئوالی است که بسیاری از مردم بخصوص مردم فقیر میکنند.

رك ترین جواب ایدآلیستی باین سئوال اینست که بگوید: صرفاً باین دلیل که خدا آنها را چنین کرده است. این اراده خداست که عده‌ای غنی و دیگران فقیر باشند. rouzaneha.org

ولی توضیح کمتر رك ایدآلیستی رایج‌تر است. برای مثال: باین دلیل که بعضی از مردم محتاط‌تر و دوراندیش‌تر هستند و این صفات باعث رشد منابع آنها شده و ثروتمندشان میکند، در حالیکه دیگران ولخرج و احمق بوده و فقیر میمانند. آنها که طرفدار این نوع تفسیر هستند میگویند که اینها همه در اثر "طبیعت بشری" ازلی است. طبیعت انسان و جامعه چنان است که لزوماً تفاوت بین غنی و فقیر بوجود می‌آید.

در مورد غنی و فقیر هم مانند مورد رعد و برق، ایدآلیست‌دز جستجوی يك علت روحی است. اگر نه اراده خدا، شعور مقدس، لااقل در ویژگی ذاتی معینی از مغز انسان. ماتریالیست از طرف دیگر، علت را در شرایط مادی، اقتصادی زندگی بشر جستجو میکند. اگر جامعه به فقیر و غنی تقسیم شده است باین علت است که تولید وسائل مادی زندگی به ترتیبی در آمده که بعضی صاحب زمین و وسائل تولیدی دیگر هستند، در حالیکه دیگران مجبورند برای آنها کار بکنند. غیر مالکین هر قدر هم سخت کار کنند، و هر قدر هم صرفه‌جویی و پس‌انداز کنند، فقیر باقی خواهند ماند، در حالیکه مالکین از ثمره کار آنها ثروتمند خواهند شد. بنا براین در چنین مسائلی تفاوت بین يك درك ماتریالیستی و

۲۸

ایدآلیستی میتواند خیلی مهم باشد . و این تفاوت نه تنها از جهت تئوری بلکه از جهت عملی نیز مهم است .

مثلا درك ماتریالیستی رهد و برق ، بما كمك میکند که در مقابل آنها چاره جوئی و پیشگیری کنیم ، مثلا در ساختمان برق‌گیر بگذاریم . ولسی اگر تفسیر رهد و برق ایدآلیستی باشد ، تنها کاری که میتوانیم بکنیم تماشا و دعا ست . اگر طت، یابی ایدآلیستی موجودیت فقیر و غنی را به‌یذ بریم ، تنها کاری که میتوانیم بکنیم اینست که وضع موجود را به‌یذ بریم - اگر غنی هستیم از منزلت برتر خود شادمان باشیم ، و کئی صدقه هم بدهیم ، و اگر فقیر هستیم به سرنوشتمان لعنت بفرستیم . ولی اگر به فهم ماتریالیستی جامعه مسلح باشیم ، خواهیم توانست بدنیال طریقی برای تغییر جامعه بگردیم .

بنابراین روشن است که در حالیکه بعضی نغمشان در ایدآلیسم نهفته است ، بنفع اکثریت عظیم مردم است که به اشیا و پدیده هابطریقی ماتریالیستی فکر کنند و آنها را بفهمند . rouzaneha.org پس چگونه میتوانیم ماتریالیسم و ایدآلیسم و تفاوت بین آنها را بطور کلی تعریف کنیم ، بطوریکه توانسته باشیم جوهر مسئله را تعریف کرده باشیم ؟ این کار را انگلس کرد .

" مسئله بزرگ اساسی تمام فلسفه‌ها ، بخصوص فلسفه معاصر در مورد رابطه تفکر و وجود است فلاسفه برحسب پاسخی که باین مسئله داده‌اند به دو اردوگاه بزرگ تقسیم میشوند . آنها که مدعی تقدم روح بر طبیعت بودند و بنابراین سرانجام آفرینش جهان را باین یا آن شکل قبول داشتند اردوگاه ایدآلیسم را تشکیل میدادند . دیگران که طبیعت را مقدم میدانستند متعلق به مکاتب مختلف ماتریالیسم بودند .

پالیم هستند.^۱

اید‌آلیسم، تفسیر اشیا و پدیده‌ها بطریقی است که روح مقدم بر ماده است، در حالیکه ماتریالیسم تشخیص می‌دهد که هر چیز روحی وابسته به چیزی مادی است و بوسیله آن مشخص می‌شود. و این تفاوت خود را هم در مفاهیم فلسفی عام جهان در کل، و هم در مفاهیم اشیا و وقایع خاص نشان می‌دهد.

اید‌آلیسم و مافوق طبیعت

اید‌آلیسم در بطن، مذهب است، علم کلام^۲ است. لنین می‌گوید "اید‌آلیسم، مکتب اصالت کشی‌ها^۳ است".^۴ تمام اید‌آلیسم ادامه برخورد مذهبی به مسائل است، گو اینکه بعضی از تئوری‌های اید‌آلیستی پوسته مذهبی خود را بدور انداخته‌اند. اید‌آلیسم از خرافات، اعتقاد به مافوق طبیعت، چیزهای مرموز و ناشناختنی، جدا نشدنی است.

از طرف دیگر ماتریالیسم در جستجوی تفاسیری است که متعلق به دنیای مادی هستند، به صورت فاکتورهایی که می‌توان آنها را ثابت کرد، فهمید و کنترل کرد.

rouzaneha.org

پس ریشه‌های تصور اید‌آلیستی از اشیا همان ریشه‌های مذهب است.

بطور کلی بنظر میرسد که مفاهیم مذهب در نزد معتقدین، یعنی مفاهیم هستی‌های روحی مافوق طبیعت، توجیه خود را البته نه در شهادت حواس، بلکه در چیزی که بطور عمیق در طبیعت روحی انسان قرار می‌گیرد،

۱- انگلس، لودویگ فوئر باخ فصل ۲

۲- Theology - Clericalism 3-

۳- منتخبات لنین جلد ۲ "در باره دیالکتیک" چاپ نیویورک ۱۹۴۳

۳۰

داشته باشند. و حقیقت اینست که این مفاهیم ریشه‌های بسیار عمیق در تکامل تاریخی آگاهی بشری دارند. ولی منشأ آنها چیست و چگونه این مفاهیم از اول پیدا شدند؟ یقیناً ما اگر پیدا کنیم که آنها يك منشأ طبیعی دارند، دیگر نمیتوانیم این مفاهیم را آنطور که خود مذهب بما میگوید، بعنوان محصولات مکاشفات الهی یا منبث از هیچ علت مافوق طبیعی دیگری بدانیم. و در حقیقت چنین منشأ‌های طبیعی را میتوان پیدا کرد.

مفاهیم ایده‌های مافوق طبیعی و مذهبی بطور کلی منشأ خود را اول از همه مدیون درماندگی و جهالت، بشر در مقابل نیروهای طبیعت هستند. نیروهایی که انسان نمیتواند آنها را بفهمد، تشخیص می‌یابد - بصورت تظاهرات فعالیت روحی جلوه میکنند.

برای مثال همانطور که دیدیم حوادث هراس انگیزی مانند رعد و برق را بطور تخیلی در اثر خشم خدایان می‌شمرند. همچنین پدیده‌هایی مانند رشد فلات را مربوط به فعالیت يك روح قلمداد میکردند: بناور داشتند که روح غله باعث رشد فلات میشود. rouzaneha.org

بشر از جدوی‌ترین دورانها به نیروهای طبیعی بدین طریق شخصیت میدادند. جامعه طبقاتی، از زمانیکه انسانها بوسیله مناسبات اجتماعی که غالب بر آنها بود و آنها را نمی‌فهمید مجبور به حرکت بود، او نمایندگی‌های مافوق طبیعت را هم اختراع کرد، گویی که میخواست بدل حالت جامعه را بسازد. خدایان بصورت مافوق بشر اختراع شدند، همانطور که پادشاهان و اربابان فوق مردم معمولی بودند.

تمامی مذهب و تمامی ایدئالیسم در بطن خود این نوع بدل سازی جهان را دارد. این ایدئالیستی است، و یک ایدئال مسلط یا جهلان

۳۱

ما فوق طبیعت، در بالا، در مقابل جهان مادی واقعی اختراع میکند.
آنتی‌تزهائی مانند: روح و کالبد، خدا و انسان یا سلطنت آسمانی
و سلطنت زمینی، شکلهای و ایده‌هایی که شعور آنها را درک میکند، و
جهان و واقعیت مادی که بوسیله حواس قابل ادراکند، کاملا و بی‌سزّه
ایدالیسم هستند.

این "بدل سازی" جهان، در ایدالیسم ذهنی تا حد نهایت
پیش میرود و باینجا منتهی میشود که جهان مادی بصورت صرفا یک پندار
در می‌آید و ادعا میشود که فقط جهان غیر مادی، واقعی است. ویژگی
دیگانه تمام ایدالیسم، در ایدالیسم ذهنی از همه مشخص‌تر است. که
یک آنتی‌تز کامل بین سیستم مکانیکی جهان مادی توهمی و "آزادی" واقعیت^۱
عالیتر غیر مادی قرار میدهد. این آنتی‌تزو که غالبا در تئوری بافیهای
با اصطلاح "طنی" و "تجربی" خود را میپوشاند، مشخصه تمام فلسفه‌های
ایدالیستی ذهنی از برکلی^۲ تا جان دووی^۳ است.

برای ایدالیسم همیشه یک جهان بالاتر، واقعی‌تر و غیر مادی وجود
دارد که مقدم بر جهان مادی است، طاعت و منبع ازلی است که جهان
مادی تابع آنست. از سوی دیگر برای ماتریالیسم یک جهان وجود دارد،
جهان مادی.

منظور ما از ایده‌الیسم در فلسفه، هر سبکی است که میگوید در ماورا^۴
واقعیت مادی، یک واقعیت عالیتر روحی است که در تحلیل نهائی واقعیت
مادی بر حسب آن باید تبیین شود.

rouzaneha.org

1 -- Berkeley

2 -- John Dewey

پارهای از انواع فلسفه‌های اید آلیستی معاصر

در اینجا در نظر گرفتن چند نکته در مورد آئین‌های مشخصه فلسفه بورژوازی مدرن ممکن است مفید باشد.

حدود سیصد سال است اشکال گوناگون، از فلسفه بنام "اید آلیسم ذهنی" بوجود آمده است. آموزش این فلسفه اینست که جهان مادی ابداً وجود ندارد. هیچ چیز بجز احساس‌ها و ایده‌ها در ذهن ما وجود ندارند و هیچ واقعیت مادی خارج که بر آنها منطبق باشد موجود نیست.

و نیز این اید آلیسم ذهنی بصورت یک آئین مربوط به شناخت اقامه میشود: این فلسفه منکر میشود که ما میتوانیم چیزی راجع به واقعیت طمسی خارج از خودمان بدانیم و میگوید ما فقط میتوانیم ظواهر را بفهمیم و نه "اشیا فی نفسه" (در خویشتن) را. rouzaneha.org

این نوع اید آلیسم امروزه خیلی مد شده است. خیلی هم "طمسی" خود نمائی میکند. و تئیک سرمایه داری هنوز یک نیروی مترقی بود، متفکرین بورژوا معتقد بودند که ما میتوانیم درباره جهان واقعی بیشتر و بیشتر بدانیم و بدین ترتیب نیروهای طبیعی را کنترل کنیم و سرنوشت بشریت را بینهایت بهتر سازیم. امروزه آنها میگویند که جهان واقعی ناشناختنی است، عرصه نیروهای رموزی است که از حد ادراک ما خارج اند. مشکل نیست که بتوان مد شدن چنین آئین‌هایی را تنها یک علامت زوال سرمایه داری ببینیم.

ما دیده‌ایم که اید آلیسم در بطن همیشه معتقد به دودنیا است،

۳۳

دنیای ایدآل و دنیای مادی، ایدآل را مقدم و مافوق‌مادی میدانند. از سوی دیگر ماتریالیسم فقط یک جهان می‌شناسد، جهان مادی و از اختراع یک جهان ثانی، تخیلی، اعلی، خودداری میکند.

تقابل ماتریالیسم و ایدالیسم ناهمساز است. ولی این امر جلو بسیاری از فلاسفه را که سعی در آشتی دادن و ترکیب آنها میکنند نگرفته است. در فلسفه نیز انواع تلاش برای سازش بین ایدالیسم و ماتریالیسم انجام شده است.

یکی از این مصالحه‌ها غالباً با اسم "شیوه‌شنوی"^۱ شناخته میشود. چنین فلسفه میانجی، مدعی وجود روح بصورت جدا و مجزا از ماده است. ولی میکوشد که هر دو را در یک سطح قرار دهد. از اینرو با جهان ماده غیرزنده بطریقی کاملاً ماتریالیستی برخورد میکند: اظهار میدارد که این، محیط فعالیت نیروهای طبیعی است و عوامل روحی وارد آن نمیشوند، و از هیچ نظر کاری بکار آن ندارند. ولی وقتی که این فلسفه به ذهن و جامعه می‌پردازد، میگوید که اینجا محیط فعالیت روح است. در اینجا معتقد میشود که باید تفسیرها را بصورت ایدالیستی، و نه ماتریالیستی بکنیم.

rouzaneha.org

چنین سازشی بین ماتریالیسم و ایدالیسم باینجا منجر میشود که در مورد همه مهمترین مسائل مربوط به انسان به جامعه و تاریخ تصورات ایدالیستی را بپذیریم، و با ماتریالیسم مخالفت کنیم. فلسفه سازشی دیگری "رتالیسم" نامیده میشود. این فلسفه در شکل جدیدش در مخالفت با ایدالیسم ذهنی بوجود آمده است.

1- Dualism

فلاسفه رئالیست میگویند که جهان مادی خارج، در حقیقت بصورت مستقل از ادراکات ما وجود دارد و از لحاظی در ادراکات ما منعکس میشود. در این مورد "رئالیست" با ماتریالیست‌ها در مخالفت با ایدآلیسم ذهنی موافق است؛ در حقیقت نمیشود ماتریالیست بود بدون اینکه در مورد مسئله وجود واقعی جهان مادی یک رئالیست تمام عیار بود. ولی صرفاً اظهار اینکه جهان خارجی مستقل از حواس ما وجود دارد بمعنی ماتریالیست بودن نیست. مثلاً فیلسوف بزرگ کاتولیک قرون وسطی توماس آکیناس^۱ از این نظر یک "رئالیست" بود و تا امروز اکثر متکلمین^۲ کاتولیک در فلسفه هر چیز بجز "رئالیست" بودن را مردود می‌شمارند. ولی در عین حال مدعی هستند که جهان مادی، که واقعا وجود دارد، بوسیله خدا خلق شده و در تمام مدت خدا آنرا نگاه میدارد و بر آن حکمرانی میکند. بنابراین آنها بجای ماتریالیست بودن، ایدآلیست هستند.

"رئالیسم" جدید وجود خشک و خالی ماده را از ماتریالیسم می‌پذیرد، ولی همه چیز دیگر را واگذار به ایدآلیسم میکند.

بعلاوه واژه "رئالیسم" خیلی مورد سوء استفاده فلاسفه قرار گرفته است. میگویند تا آنجا که معتقدید این یا آن چیز "واقعی" است میتوانید خودتان را "رئالیست" بخوانید. بعضی از فلاسفه معتقدند که نه تنها دنیای اشیاء مادی، واقعی است بلکه همچنین در خارج از مکان و زمان، یک دنیای واقعی "کائنات"، جوهرهای مجرد اشیاء وجود دارد؛ بنابراین آنها خود را "رئالیست" میخوانند. دیگران میگویند که گرچه چیزی وجود ندارد جز ادراکات در ذهن ما، معیناً این ادراکات واقعی هستند؛ بنابراین اینها هم خود را "رئالیست" میخوانند. همه اینها نشان میدهند که فلاسفه در استفاده از کلمات خیلی حیل‌ه‌گردند.

1- Thomas Aquinas

2- Theologian

آموزش‌های اساسی ماتریالیسم در تقابل با اید آلیسم

آموزش‌های اساسی ماتریالیسم، در مقابله با تمام انزاع اید آلیسم و مصالحه‌های حیل‌گرانه بین ماتریالیسم و اید آلیسم، می‌توانند بصورت خیلی ساده و واضح فورموله شوند.

برای درک جوهر این آموزش‌ها ما باید همچنین ابرازهای عمده‌ای را که در هر نوع اید آلیسم میشود بفهمیم. سه نوع ابراز عمده اید آلیستی وجود دارد.

- ۱- اید آلیسم میگوید که دنیای مادی وابسته به دنیای روحی است.
- ۲- اید آلیسم میگوید که روح یا ذهن یا ایده، جدا از ماده میتواند وجود داشته باشد و وجود دارد (افراطی‌ترین نوع این ادعا اید آلیسم ذهنی است که میگوید ماده ابتدا وجود ندارد و توهم محض است).
- ۳- اید آلیسم میگوید یک قلمرو مرموز و ناشناختنی، "فوق" یا "وراء" یا "پشت" هر چیزی که بوسیله ادراک، تجربه و ظم معلوم میشود، وجود دارد.

آموزش‌های اولیه ماتریالیسم در مقابل این سه ابراز اید آلیسم قرار میگیرند.

- ۱- ماتریالیسم می‌آموزد که دنیا بنا بر نفس ماهیتش مادی است، و اینکه هر چیز که وجود دارد به علت مادی بوجود می‌آید، و بنا بر قوانین حرکت ماده پیدا شده و تکامل می‌یابد. rouzaneha.org
- ۳- ماتریالیسم می‌آموزد که ماده، واقعیت عینی خارج و مستقلا ز ذهن است؛ و بجای آنکه هر چیز فکری جدا از مادی باشد، هر چیز فکری یا روحی محصول پروسه‌های مادی است.

۳۶

۳- ماتریالیسم بما می‌آموزد که جهان و قوانین آن کاملاً شناخته‌شده‌ای هستند، و گرچه ممکن است خیلی چیزها شناخته نشده باشند، هیچ چیزی نیست که بالذاته ناشناختنی باشد.

ویژگی فلسفه مارکسیست‌لنینیستی بر ماتریالیستی بودن مطلقاً منطقی و پیگیر آن در تمام طول کار، بر ابداع امتیاز ندادن در هیچ نقطه‌ای به ایدئالیسم است.

ماتریالیسم و ایدئالیسم در عمل

همانطور که در بالا گفته شد مقابله ماتریالیسم و ایدئالیسم - که اکنون در عام‌ترین عبارات آن گفته شده است - يك تقابل بین تفویه‌های انتزاعی طبیعت و جهان نیست بلکه تقابلی است بین طرق مختلف درک و تفسیر هر مسئله‌ای. و اهمیت عمیق آن هم در همین است.

بگذارید به بعضی از طرق خیلی عطفی که در تقابل ماتریالیسم و ایدئالیسم خود را می‌نمایانند توجه کنیم. rouzaneha.org

برای مثال ایدئالیست بما میگوید که به علوم نباید "خیلی زیاد" متکی بود. بما میگویند که مهمترین حقایق ماورا^۱ دسترسی علوم قرار دارند. بنابراین این ما را تشویق میکنند که به چیزی بر مبنای شواهد، تجربه، عمل معتقد نشویم، بلکه به گفته کسانی اعتماد کنیم که چنین مینمایانند که از همه بهتر میدانند و منبع "عالیتر" اطلاع در اختیار دارند.

بدین ترتیب ایدئالیسم دوست بسیار خوب و پایدار هر نوع تبلیغ ارتجاعی است. این فلسفه مطبوعات و رادیوهای کاپیتالیستی است و طرفدار انواع خرافات است و مانع از این میشود که ما برای خود فکر کنیم و يك برخورد طمی به مسائل اخلاقی و اجتماعی داشته باشیم.

همچنین ایدئالیست‌ها بما میگویند که چیزی که برای همه ما از همه

۳۷

مهمتر است زندگی درونی روح است. آنها بما میگویند که ما هیچگاه مسائل بشری خود را بجز توسط یک تجدید حیات درونی حل نخواهیم کرد. این یک موضوع مورد توجه درسخترانی‌های اشخاص سیر شکم است. ولی بسیاری از کارگران نیز بدام آن می‌افتند. مانند کارگران کارخانه‌ها که گروه "تسلیم اخلاقی" در آنها فعال هستند. آنها بشما میگویند که برای بهبود شرایط مبارزه نگیرید، بلکه روح خود را بهتر سازید. آنها بشما نمیگویند که بهترین راه برای بهبودتان، هم مادی و هم روحی، پیوستن به مبارزه برای صلح و سوسیالیسم است.

همچنین یک طرز برخورد ایدآلیستی بین بسیاری از سوسیالیست‌ها رایج است. مثلاً بسیاری از سوسیالیست‌های صدیق فکر میکنند که چیزی که اساساً در مورد سرمایه داری غلط است این است که اجناس بطور غیر منصفانه‌ای توزیع میشوند، و اینکه اگر ما همه منجمله سرمایه داران را مجبور به پذیرش مفهوم انصاف و عدل بکنیم، آنگاه خواهیم توانست چیزهای شر سرمایه داری را دفع کنیم. سوسیالیسم بنظر آنها چیزی جز تحقق یک ایده انتزاعی از عدل نیست. rouzaneha.org ایدآلیسم این اعتقاد از این فرض ناشی میشود که صرفاً این ایده‌هاست که ما داریم هستند که نحوه زندگی ما و نحوه‌ای که جامعه سازمان مییابد را معین میکنند. کسانی که چنین فکر میکنند فراموش مینمایند که دلائل مادی را جستجو کنند. زیرا در حقیقت چیزی که در جامعه سرمایه داری تعیین کننده توزیع اجناس است - ثروتی که یک قسمت از جامعه از آن بهره‌مند است، در حالی که قسمت بزرگتر در فقر زندگی میکند - ایده‌هایی نیستند که بشر در باره توزیع ثروت دارد، بلکه این واقعیت مادی است. شیوه تولید بر بنای استثمار کارگر بوسیله سرمایه دار بنا شده است. تا زمانی

۳۸

که این شیوه تولید موجود است، تا همان زمان کران‌های فقر و ثروت با قس میمانند، تا همان زمان هم ایده سوسیالیستی عدل، متقابل‌اید کاپیتالیستی عدل خواهد بود. بنابراین وظیفه سوسیالیست‌ها این است که مبارزه طبقه کارگر علیه طبقه سرمایه‌دار را، که منجر به گرفتن قدرت توسط طبقه کارگر از طبقه سرمایه‌دار میشود، سازمان داده و رهبری نمایند.

اگر ما این را نفهمیم، دیگر نمیتوانیم راهی برای مبارزه مؤثر برای سوسیالیسم پیدا کنیم. ما خواهیم دید، که ایدآل‌های سوسیالیستی ما دائما موفق و مورد خیانت واقع میشوند. در حقیقت این تجربه سوسیالیسم انگلیس است.

از این مثالها دیده میشود که چگونه ایدآلیسم بعنوان یک اسلحه ارتجاع خدمت میکند؛ و چگونه وقتی که سوسیالیست‌ها ایدآلیسم را در بر میگیرند، تحت تاثیر ایدئولوژی کاپیتالیست‌ها قرار میگیرند. همانطور که نمیتوانیم ماشین دولتی سرمایه‌داری را با همه موسسات و کارمندانش بمنظور ساختن سوسیالیسم گرفته و مورد استفاده قرار دهیم، همینطور هم نمیتوانیم ایده‌های کاپیتالیستی را برای تئوری سوسیالیستی کسب کرده و مورد استفاده قرار دهیم.

rouzaneha.org

حقیقتا در تمام طول تاریخ ایدآلیسم یک سلاح ارتجاع بوده است. هر چه سیستم‌های فلسفی ظریف ابداع شده، ایدآلیسم بعنوان یک وسیله توجیه حکمرانی یک طبقه استثمارگر و تخمیق استثمارشدگان، مورد استفاده قرار گرفته است.

این بدان معنی نیست که حقایق تحت یک استتار ایدآلیستی عرضه نشده‌اند. البته شده‌اند. چون ایدآلیسم ریشه‌های خیلی عمیق در طریق تفکر ما دارد، بنابراین بشر غالباً افکار و خواست‌های خود را در یک

۳۹

لباس ایدآلیستی پوشانده است . ولی فورم ایدآلیستی همیشه يك مانع، يك پاگیر، برای بیان حقیقت است — يك منبع سردرگمی و خطاست . همچنین ، جنبش های مترقی در گذشته يك تئوری ایدآلیستی را پذیرفته و تحت آن مبارزه کرده اند . ولی این تنها این نکته را نشان داده است که آنها در خودشان بذر ارتجاع آتی را داشته اند (از آنجا که آنها نماینده تقلای يك طبقه استثمارگر جدید برای رسیدن به قدرت بودند) ، یا اینکه آنها خود تحت تاثیر ایده های ارتجاعی بودند؛ یا اینکه این علامت ضعف و نرسیدگی آنها بوده است .

برای مثال جنبش انقلابی بزرگ بورژوازی انگلیس در قرن هفدهم، تحت شعارهای ایدآلیستی مذهبی جنگید . ولی همان توستل به خدا که کرومول را در اعدام پادشاه توجیه کرد ، او را در خرد کردن لولرها^۱ نیز توجیه نمود .

rouzaneha.org

دموکراتها و سوسیالیست های اولیه تصورات ایدآلیستی بسیاری داشتند . ولی در مورد آنها این مسئله نشانه نرسیدگی و ضعف جنبش بود . اگر قرار بود که جنبش طبقه کارگر انقلابی شکوفا شده و پیروز گردد، بایستی توهامات ایدآلیستی کنار گذاشته میشدند . بتدریج که جنبش قوی میشد، ادامه تصورات ایدآلیستی در درون آن نمایشگر تاثیر ارتجاعی و بیگانه بود .

ما بدرستی میتوانیم بگوئیم که ایدآلیسم اساسا يك نیروی محافظه کار است — يك ایدئولوژی است که به دفاع چیزها ، همانطور که هستند ، و

1- Levelers

۴۰

باقی ماندن توهامات در مغز بشر درباره شرایط حقیقی شان ، کمک میکند .

rouzaneha.org

از سوی دیگر، هر پیشرفت اجتماعی واقعی — هر ازدیاد نیروهای تولیدی ، هر پیشرفت علم — ماتریالیسم را تجدید حیات داده ، و به ایده های ماتریالیستی کمک میکند . و کل تاریخ تفکر بشری، تاریخ جنگ ماتریالیسم علیه ایدآلیسم ، و غلبه بر پندارها و تخیلات ایدآلیستی بوده است .

نشر دیگران 1 2 3

"ویژه نامه ها"